

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: راب گولند
برگردان از: آمادور نویدی
۲۸ می ۲۰۱۸

یاغی واقعی کدام کشورست؟ (بخش ۳)

کشور یاغی واقعی



در سال ۱۹۷۳، حاکم فئودال افغانستان، محمدظاهر شاه، توسط پسر عموی خود، محمد داوود در کودتایی برکنار و جانشین او شد، که خود را با عنوان رئیس جمهور اعلام نمود. در نهایت تنها در اپریل ۱۹۷۸ نیروهای انقلابی افغانستان قادر شدند که رژیم فئودالی سرکوبگر داوود را در انقلاب ثور* به رهبری حزب دمکراتیک خلق افغانستان سرنگون سازند.

در میان شوق و ذوق سراسری مردم درب های زندانهای متعددی گشوده شد. در استرالیا، نخست وزیر مالکوم فریزر از انقلاب افغانستان به عنوان پیروزی دمکراسی استقبال کرد. اما سازمان های اطلاعاتی امریکا انقلاب افغانستان را به گونه ای دیگر دیدند، و این قیام خلقی را همانند انقلاب کوبا تفسیر کردند که تسهیل کننده «توسعه طلبی شوروی» بود، و بنابراین چیزیست که به هر قیمتی باید از آن جلوگیری شود.

امریکا متحدانی در میان گروه های ضدانقلابی گوناگون پیدا کرد که پدیدار شدند، اما مشتاق ترین حامیان خود را در میان عقب افتاده ترین روحانیون مرتجع اسلامی پیدا کرد که می ترسیدند نفوذ و امتیازاتشان را از دست بدهند و همچنین از ایده های رادیکال دولت جدید، مانند تربیت و تعلیم و آموزش زنان و دختران می ترسیدند.

گروه های اسلامی جنگ طلب نیز توسط رژیم ضیاء الحق در کشور همسایه پاکستان حمایت می شدند که او دلایل خودش را جهت ایجاد اختلال در همسایگی خود داشت. آژانس اطلاعاتی امریکا (سی آی ای – سیا) برنامه ای با کُد عملیات طوفان به راه انداختن تا مسلمانان عقب افتاده و متعصب را در یک جهاد یا جنگ مقدس علیه دولت انقلابی سازماندهی، مسلح و تأمین مالی نماید.

کمپین تروریستی با حمایت امریکا و پاکستان، از طریق مجاهدین (که بخوبی مسلح شده بودند) هر کسی از شهروندان عادی را که هرگونه هم‌دردی یا حتی علاقه ای به برنامه های دولت انقلابی نشان می‌داد، هدف قرار می‌دادند. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی جهت کمک به دولت به رهبری حزب دمکراتیک خلق افغانستان در جنگ آن‌ها با مجاهدین مداخله نمود، و این به امریکا اجازه داد که تبلیغات خود را تنظیم کند که جنگ در افغانستان علیه «توسعه طلبی شوروی» است. تحریم غیرمنصفانه المپیک مسکو سازماندهی شد. در سال ۱۹۸۹، تحت گورچف، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به حمایت خود از دولت به رهبری داکتر نجیب الله پایان داد، که او به تنهایی تا سال ۱۹۹۲ علیه متعصبان اسلامی مبارزه کرد، زمانی که نیروهای دولت خلقی بالاخره منکوب شد و نجیب الله را به طور وحشیانه ای بقتل رساندند.

عملیات طوفان یکی از طولانی ترین و پرهزینه ترین عملیات های مخفی سیا بود که تا کنون انجام گرفته بود؛ بودجه ای که با ۲۰ تا ۳۰ میلیون دلار در سال ۱۹۸۰ شروع شد، به ۶۳۰ میلیون دلار در سال ۱۹۸۷ افزایش یافت. این هزینه تا سرنگونی دولت خلقی ادامه داشت.

امریکا که مجاهدین را خلق کرد، آموزش داد و مسلح نمود، بعدها دریافت که آن‌ها دیگر کنترل خلقت خود را ندارند و از آن زمان تاکنون امریکا علیه آن‌ها بدون چشم اندازی برای پایان جنگ در افغانستان جنگیده است.

در سال ۱۹۷۹، حزب چپ‌گرای بازسازی ملی متمایل به سوسیالیسم قدرت را در نیکاراگوئه به دست گرفت. یک‌بار دیگر، مجموعه ای از گروه‌های شورشی راست‌گرا مورد حمایت امریکا قرار گرفتند و تأمین مالی شدند، که بزرگترین آن‌ها به غلط نیروی دمکراتیک نیکاراگوئه (اف دی ان) خوانده می‌شد. آن‌ها فقط ضدانقلابی بودند که «کُنتراه» خوانده می‌شدند (در زبان اسپانیایی «کُنتررا»، و کلمه مخفف لا کُنتررا ریولوشن - یعنی ضدانقلاب است). اهمیت نظامی کُنتراه، وابستگی قطعی به حمایت مالی و نظامی بود که از دولت امریکا دریافت می‌کردند. کُنتراه‌ها در طول جنگ خود علیه دولت نیکاراگوئه، برنامه سیستماتیک نقش حقوق بشر و حملات تروریستی را دنبال کردند. حامیان کُنتراه سعی کردند تا این جنایات را بی اهمیت جلوه دهند، به ویژه دولت ریگان در امریکا، که درگیر کمپینی به نام به اصطلاح «تبلیغات سفید» بود تا افکار عمومی را به نفع کُنتراه تغییر دهد.

علی‌رغم بیش‌ترین تلاش‌های خود، حمایت امریکا برای کُنتراه توسط کنگره ممنوع شد، به همین دلیل دولت ریگان تصمیم گرفت که از راه‌های مخفیانه به حمایت خود ادامه دهد. این فعالیت‌های مخفیانه شامل فروش غیرقانونی سلاح به ایران بود که درآمد حاصل از آن جهت تأمین بودجه مالی کُنتراه مورد استفاده قرار گرفت. این موضوع برای عموم به نام ایران کُنتررا (ایران گیت - م) معروف شد.

برخی از شورشیان دوست نداشتند که کُنتراه نامیده شوند، از آنجایی که آن‌ها می‌خواستند در عوض به عنوان «حامیان دمکراسی» دیده شوند. آن‌ها نمی‌خواستند به عنوان کسانی دیده شوند که خواهان بازسازی شرایط نفرت انگیز گذشته هستند. بنابراین آن‌ها به خودشان لقب ماچو ("کماندوس" - فرماندهان قوی) دادند؛ از اواسط دهه ۱۹۸۰، دولت ریگان شروع کرد که جنبش تروریستی را در نیکاراگوئه «مقاومت دمکراتیک» بخواند، و شورشیان بی‌درنگ خودشان را به عنوان لا رسیستانسیا (احتمالاً مقاومت در برابر گسترش کمونیست بی‌خدا) توصیف کنند.

مقاومت در برابر گسترش کمونیسم بی‌خدا نیز در سال ۱۹۸۳ بهانه ای برای حمله امریکا به گرانادا بود. گرانادا، در فاصله چندین دور از ساحل ونزوئلا قرار گرفته است، کشوری که با جمعیتی کم و مساحتی کمتر از ۳۵۰ کیلومتر مربع

دارد. اما با این حال، طراحان امریکا آنرا به عنوان تهدیدی برای کنترل هژمونی خود بر «جهان آزاد» به تصویر کشیدند.

گرانادا پس از سیصد سال استعمار فرانسه و بریتانیا، در سال ۱۹۷۴ استقلال خود را کسب نمود. به هر حال، پس از استقلال، نخست وزیر سیر اریک گابری از طریق تجهیز پولیس مخفی خود، گانگسترهای مانگوس با استفاده از سلاح تأمین شده توسط دیکتاتور چیلی، آگستو پینوشه بر مردم حکومت کرد. در ماه مارچ ۱۹۷۹ (در حالی که گابری در کنفرانس سازمان ملل در نیویورک حضور داشت)، موریس بیشاپ، رهبر حزب انقلابی خلق گرانادا، گابری را خلع کرد.

بهانه همیشگی برای حمله به گرانادا توسط دولت امریکا مطرح شد، و توسط «مطبوعات آزاد» مطیع پخش شد: گرانادا تبدیل به یک «دیکتاتوری مارکسیستی» شده است، گزارش شده است که کوبا با حضور نظامی در جزیره در حال ساخت فرودگاه هائی است که به قلمرو امریکا حمله کند، جان دانش آموزان امریکائی مقیم جزیره را به خطر می اندازند و ارتش امریکا جهت «مأموریت نجات» به آنجا رفت. و این که دلیل واقعی حمله برکنار کردن یک دولت قابل قبول جهت خواسته های هژمونیک امریکا نبود که آشکارا ناراحت کننده باشد.

حتی متحدان امریکا آگاه بودند که دولت ریگان وحشتزده شده بود که گرانادای کوچک ممکن است به عنوان نمونه دیگری از اعتراض (پس از کوبا) در «نیمکره امریکا» عمل کند. دولت امریکا، تحت ریاست ریگان، به هر حال، فکر کرد که می تواند هر کاری را که می خواهد در منطقه انجام دهد و بر طبق آن به جزیره کارائیبی حمله کرد و نخست وزیر موریس بیشاپ را کشت. این عمل باعث دریافت پاسخ جهانی از مجمع عمومی ملل متحد شد که حمله امریکا را با «دل سوزی عمیق» به عنوان «نقض آشکار قوانین بین المللی»، و به علاوه «مرگ شهروندان بی گناه» محکوم کرد.

حتی اکثر کشورهای عضو ناتو و متحدان امریکا مانند فرانسه، پرتغال، استرالیا، اسپانیا و هالند مخالف مداخله امریکا به گرانادا شدند. با این حال، خلق گرانادا از آن زمان و متعاقب این حمله و کشتار امریکا رنج می برد.

درباره نویسنده:

راب گولند عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست استرالیاست که مقالات پرمحتوایی در گاردین - ارگان حزب کمونیست استرالیا می نویسد.

برگرداننده شده از:

Culture & Life

The real rogue state

Rob Gowland

<https://www.cpa.org.au/guardian/2018/1821/16-culture.html>

یادداشت:

این که با سپری شدن ۴۰ سال از گزار از کودتای خونبار ۷ ثور ۱۳۵۷، آنهم در شرایطی که گذشته از ابراز ندامت کودتاگران، عواقب دهشتناک آن کودتا حدود ۲ میلیون کشته، ۷ میلیون پناهنده و آواره، سرزمینی سوخته و کشوری ویران، احیای مجدد دیومذهب و اشغال مجدد کشور به وسیله امریکا را باعث گردیده و وجدان فرد فرد جامعه افغانستان و انسانهای آگاه و متعهد به انسان و انسانیت را در سراسر جهان عذاب می دهد، اما باز هم کسانی پیدا می شوند و آن را انقلاب می دانند بیانگر آن است که یا ما واقعاً در معرفی آن حرکت کودتایی شوم و خونبار کوتاهی نموده ایم، یا

گویندگان چنین اراجیفی کور اند و توان دیدن واقعیت ها را نداشته در تخیلات بیمارگونه خود زندگانی می نمایند و یا هم
آنچنان به تار های عنکبوتی شبکه های استخباراتی وابسته اند که اجازه ندارند چشمشان را بر روی واقعیت ها گشوده و
آن واقعیت ها را همان طوری که بوده معرفی بدارند.
امیدواریم حکم غلط و ضد انقلابی این نویسنده ، در قبال مسایل افغانستان برخاسته از ناتوانی ما در قبال معرفی آن
کودتای شوم و تجاوز رهنانه سوسیال امپریالیسم شوروی باشد.
اداره پورتال AA-AA